

کلیات سعدی

گلستان، بوستان، غزلیات
قصائد، رباعیات، قطعات و رسائل

از روی نسخ تصحیح شدہ

مرحوم محمد علی فروغی (دکا، الہک)



انتشارات فارابی



سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۱۳۹۱ ق

[کلیات]

کلیات سعدی گلستان، بوستان، غزلیات، قصائد، رباعیات، قطعات و رسائل از روی نسخه تصحیح شده
مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) - تهران: فارابی، ۱۳۸۴

۱۲۰۸ ص. ISBN 964-5608-82-1 ۷۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

نمابه.

۱. شعر فارسی - قرن ۷ ق. ۲. نثر فارسی - قرن ۷ ق. ۳. سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۱۳۹۱ ق. کلیات -
کشف الایات. الف. فروغی، محمدعلی، مصحح، ۱۲۵۴-۱۳۲۱. ب. عنوان.

۸۵۱/۳۱

PIR5۲۰۰

ی/۵۵۴

۸۳-۲۷۵۳۶

کتابخانه ملی ایران



انتشارات فارابی

تهران - خیابان انقلاب - روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب،

تلفن: ۶۶۴۱۳۵۳۹

کلیات سعدی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

به تصحیح: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

تیراژ: ۴۷۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۸۴

حروفچینی: ظریفیان

چاپ: اطلس چاپ

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۵۶۰۸-۸۲-۱ ISBN 964-5608-82-1

مراکز پخش:

انتشارات پژوهش - تهران - خیابان انقلاب - بازارچه کتاب - تلفن: ۶۶۴۶۷۵۰۰

انتشارات فارابی - تهران - خیابان انقلاب - بازارچه کتاب - تلفن: ۶۶۴۱۳۵۳۹

فهرست مطالب

۱۱		شیخ سعدی و آثار او
----	-------	--------------------

گلستان

۲۳		مقدمه فروغی
۴۱		باب اول: در سیرت پادشاهان
۷۵		باب دوم: در اخلاق درویشان
۱۰۳		باب سوم: در فضیلت قناعت
۱۲۵		باب چهارم: در فوائد خاموشی
۱۳۱		باب پنجم: در عشق و جوانی
۱۴۹		باب ششم: در ضعف و پیری
۱۵۵		باب هفتم: در تأثیر تربیت
۱۷۳		باب هشتم: در آداب صحبت

نویستان

۱۹۹		مقدمه فروغی
۲۰۸		ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله
۲۰۹		سبب نظم کتاب
۲۱۱		مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی
۲۱۳		مدح سعد بن ابی بکر بن سعد

۲۱۷	باب اول: در عدل و تدبیر و رای
۲۶۵	باب دوم: در احسان
۲۹۳	باب سوم: در عشق و مستی و شور
۳۱۳	باب چهارم: در تواضع
۳۴۱	باب پنجم: در رضا
۳۵۳	باب ششم: در قناعت
۳۶۳	باب هفتم: در عالم تربیت
۳۸۹	باب هشتم: در شکر بر عافیت
۴۰۵	باب نهم: در توبه و راه صواب
۴۲۳	باب دهم: در مناجات و ختم کتاب

غزلیات

۴۳۱	مقدمه فروغی
۷۵۸	ترجیعات
۷۷۱	قطعات
۷۷۴	رباعیات
۷۹۴	ملحقات
۸۰۶	مفردات

مواعظ و رسائل نثر

۸۰۹	مقدمه فروغی
۸۱۷	قصاید فارسی
۸۲۱	در ستایش علاءالدین عظاملک جوینی صاحب دیوان
۸۲۲	در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوقشاه
۸۲۳	در وداع شاه جهان سعدبن ابی بکر

۱۲۴	در وصف بهار.....
۱۲۵	موعظه و نصیحت
۱۲۵	موعظه و نصیحت
۱۲۷	اندرز و نصیحت
۱۲۸	در نصیحت و ستایش
۱۲۹	در ستایش حضرت رسول (ص).....
۱۳۰	توحید
۱۳۲	در ستایش اتابک محمد
۱۳۲	وله فی مدح ابش بنت سعد
۱۳۳	برگشت بشیراز
۱۳۴	در ستایش حضرت رسول (ص).....
۱۳۴	در ستایش قاضی رکن الدین
۱۳۵	در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب دیوان
۱۳۷	و له فی مدح اتابک مظفرالدین سلجوقشاه
۱۳۷	در ستایش شمس الدین حسین علکانی
۱۳۹	در ستایش اتابک سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی بن مودود
۱۳۹	در وصف بهار
۱۴۱	در ستایش شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان
۱۴۶	در مدح امیر انکیانو
۱۴۸	تغزل در ستایش شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان
۱۴۹	در وصف شیراز
۱۴۹	در لیلة البراة فرموده است
۱۵۰	در مدح امیر سیف الدین (محمد)
۱۵۱	در ستایش علاءالدین جوینی صاحب دیوان
۱۵۳	در تنبیه و موعظه

- پند و موعظه ۸۵۴
- در ستایش امیر انکیانو ۸۵۶
- در تهنیت اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ابن سلغر ۸۵۸
- بازگردیدن پادشاه اسلام از سفر عراق ۸۵۹
- تغزل و ستایش صاحب‌دیوان ۸۶۰
- در انتقال دولت از سلغریان بقوم دیگر ۸۶۰
- در وداع رمضان ۸۶۲
- در مدح شمس‌الدین حسین علکانی ۸۶۳
- در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب‌دیوان ۸۶۴
- در ستایش شمس‌الدین حسین علکانی ۸۶۸
- در ستایش صاحب‌دیوان ۸۶۹
- در ستایش ملکه ترکان خاتون ۸۷۲
- در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ۸۷۳
- پند و اندرز ۸۷۴
- در ستایش ترکان خاتون و پسرش اتابک محمد ۸۷۵
- تنبیه و موعظه ۸۷۶
- تغزل و ستایش صاحب‌دیوان ۸۷۷
- پند ۸۷۸
- در ستایش ۸۸۰
- در پند و ستایش ۸۸۱
- در ستایش ۸۸۲
- در پند و اندرز ۸۸۳
- در ستایش ابوبکر بن سعد ۸۸۵
- در ستایش امیر انکیانو ۸۸۶

مراثی

۸۸۹	ترجیع‌بند در مرثیه سعد بن ابوبکر
۸۹۱	ذکر وفات امیر فخرالدین ابی بکر طاب ثراه
۸۹۲	در مرثیه عزالدین احمد بن یوسف
۸۹۳	در مرثیه اتابک ابوبکر بن سعد زنگی
۸۹۴	در مرثیه سعد بن ابوبکر
۸۹۵	در مرثیه ابوبکر سعد بن زنگی
۸۹۶	در زوال خلافت بنی عباس

قصاید و غزلیات عربی

۸۹۸	فی مرثیه امیرالمؤمنین المعتصم بالله و ذکر واقعه بغداد
۹۰۲	یمدح نورالدین بن صیاد
۹۰۴	یمدح السعید فخرالدین المنجم
۹۰۴	فی الغزل
۹۰۵	ایضاً
۹۰۶	ایضاً فی الغزل
۹۰۶	فی الشیب
۹۰۷	فی الغزل
۹۰۷	ایضاً فی الغزل
۹۰۹	ایضاً فی الغزل
۹۰۹	وله فی الغزل
۹۱۰	وله ایضاً
۹۱۱	ایضاً فی الغزل
۹۱۱	فی الموعظة
۹۱۲	فی الغزل

۹۱۳	ایضاً فی الغزل
۹۱۳	فی الغزل
۹۱۴	ایضاً
۹۱۵	و له ایضاً
۹۱۶	و له ایضاً
۹۱۶	قطعه
۹۱۷	قطعه
۹۱۷	و له ایضاً
۹۱۷	فی مدح صاحب دیوان
۹۱۸	قطعه
۹۱۸	قطعه
۹۱۸	مفردات

غزلیات

۹۲۰	مشمول بر پند و اندرز که در غزلیات دیگر پراکنده است و در اینجا گرد آورده ایم
۹۵۲	مثلاث

قطعات

۹۵۵	در پند و اخلاق و غیر آن
۹۵۵	ظاهراً در ستایش صاحب دیوانست
۹۵۶	در ستایش
۹۵۶	ظاهراً در ستایش صاحب دیوانست
۹۵۹	در عزت نفس
۹۶۲	ظاهراً در ستایش صاحب دیوانست
۹۷۴	ظاهراً در مدح صاحب دیوان است

در مدح صاحب دیوان	۹۷۵
در مدح	۹۸۳
در مدح و نصیحت	۹۸۴

رباعیات

در اخلاق و موعظه	۹۹۳
------------------------	-----

مثنویات

در پند و اخلاق	۱۰۰۱
----------------------	------

مفردات

در پند و اخلاق	۱۰۱۲
----------------------	------

ملحقات

۱- قصاید	۱۰۱۹
تنبیه و موعظه	۱۰۲۰
نصیحت	۱۰۲۲
۲- غزلهای عرفانی	۱۰۲۳
۳- قطعات	۱۰۲۵

رسائل نثر

کتاب نصیحة الملوک	۱۰۳۱
رساله در عقل و عشق	۱۰۴۹
الجواب	۱۰۴۹
در تربیت یکی از ملوک گوید	۱۰۵۳

مجالس پنجگانه

مجلس اول	۱۰۵۶
مجلس دوم	۱۰۵۹
مجلس سوم	۱۰۶۴
مجلس چهارم	۱۰۶۶
مجلس پنجم	۱۰۷۰

تقریرات ثلاثه

۱- سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان	۱۰۷۸
۲- ملاقات شیخ با آقا	۱۰۸۰
۳- حکایت شمس الدین تازی کوی	۱۰۸۱
مقدمه «بیستون» بر کلیات شیخ سعدی	۱۰۸۳
در تقریر دیباچه	۱۰۸۶

ضمائم

کشف الایات گلستان	۱۰۹۵
کشف الایات بوستان	۱۱۱۶
فهرست غزلیات	۱۱۸۸
فهرست قصاید	۱۲۰۰
فهرست قطعات	۱۲۰۲
فهرست مثنویات، ترجیعات، مثلثات	۱۲۰۸

شیخ سعدی و آثار او



شیخ سعدی نه تنها یکی از ارجمندترین ایرانیان است، بلکه یکی از بزرگترین سخن‌سرایان جهان است. در میان پارسی‌زبانان یکی دو تن بیش نیستند که بتوان با او برابر کرد. و از سخن‌گویان ملل دیگر هم از قدیم و جدید و کسانی که با سعدی همسری کنند بسیار معدودند. در ایران از جهت شهرت کم نظیر است. و خاص و عام او را می‌شناسند در بیرون از ایران هم عوام اگر ندانند خواص البته به بزرگی قدر او پی برده‌اند. با این همه از احوال و شرح زندگانی او چندان معلوماتی در دست نیست زیرا بدبختانه ایرانیان در ثبت احوال ابناء نوع خود بنهایت مسامحه و سهل‌انگاری ورزیده‌اند چنانکه کمتر کسی از بزرگان ما جزئیات زندگانش معلوم است و درباره‌ی شیخ سعدی مسامحه بجایی رسیده که حتی نام او هم بدرستی ضبط نشده است.

اینکه از احوال شیخ سعدی اظهار بی‌خبری می‌کنیم از آن نیست که درباره‌ی او سخن نگفته و حکایاتی نقل نکرده باشند. نگارش بسیار، اما تحقیق کم بوده است و باید تصدیق کرد که خود شیخ بزرگوار نیز در گمراه ساختن مردم درباره‌ی خویش اهتمام ورزیده زیرا که برای پروردن نکات حکمتی و اخلاقی که در خاطر گرفته است حکایاتی ساخته و وقایعی نقل کرده. و شخص خود را در آن وقایع دخیل نموده و از این حکایات فقط تمثیل در نظر داشته است نه حقیقت، و توجه نفرموده است که بعدها مردم از این نکته غافل خواهند شد و آن وقایع را واقع پنداشته در احوال او به اشتباه خواهند افتاد. شهرت و عظمت قدر او هم در انظار، مؤید این امر گردیده، چون طبع مردم بر این است که درباره‌ی کسانی که در نظرشان اهمیت یافتند بدون

تقید بدرستی و راستی سخن می‌گویند و بنابراین در پیرامون بزرگان دنیا افسانه‌ها ساخته شده که یک چند همه کس آنها را حقیقت انگاشته و بعدها اهل تحقیق بزرحمت و مجاهده توانسته‌اند معلوم کنند که غالب این داستانها افسانه است.

حاصل اینکه در تحقیق از احوال شیخ سعدی نه گفته‌های خود او را باید تماماً مأخذ قرار داد، نه به آنچه نقل کرده‌اند می‌توان اعتماد نمود، و پس از موشکافی‌های بسیار که این اواخر محققان بعمل آورده‌اند آنچه می‌توان از روی تحقیق گفت این است که:

شیخ سعدی خانواده‌اش عالمان دین بوده‌اند و در سالهای اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده و در جوانی به بغداد رفته و آنجا در مدرسه نظامیه و حوزه‌های دیگر درس و بحث به تکمیل علوم دینی و ادبی پرداخته و در عراق و شام و حجاز مسافرت کرده و حج گزارده و در اواسط سده هفتم هنگامی که ابوبکر بن سعد بن زنگی از اتابکان سلغری در فارس فرمانروایی داشت به شیراز باز آمده، در سال ششصد و پنجاه و پنج هجری کتاب معروف به «بوستان» را به نظم آورده و در سال بعد «گلستان» را تصنیف فرموده و در نزد اتابک ابوبکر بزرگان دیگر مخصوصاً پسر ابوبکر، که سعد نام داشته و شیخ انتساب به او را برای خود تخلص قرار داده قدر و منزلت یافته و همواره به بنان و بیان مستعدان را مستفیض و اهل ذوق را معظوظ و متمتع می‌ساخته و گاهی در ضمن قصیده و غزل به بزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول معاصر و وزرای ایشان پند و اندرز می‌داده و به زبانی که شایسته است که فرشته و ملک بدان سخن گویند به عنوان مغازله و معاشقه نکات و دقایق عرفانی و حکمتی می‌پرورده و تا اوایل دهه آخر از سده هفتم در شیراز بعزت و حرمت زیسته و در یکی از سالهای بین ششصد و نود و یک و ششصد و نود و چهار درگذشته و در بیرون شهر شیراز در محلی که بقعه او زیارتگاه صاحب‌الان است، بخاک سپرده شده است.

چنانکه اشاره کردیم سعدی تخلص شعری شیخ است و نام او محل اختلاف می‌باشد. بعضی مشرف‌الدین و برخی مصلح‌الدین نوشته و جماعتی یکی از این دو کلمه را لقب او دانسته‌اند و گروهی مصلح‌الدین را نام پدر شیخ انگاشته و بعضی دیگر نام خودش یا پدرش را

عبدالله گفته‌اند و گاهی دیده می‌شود که ابو عبدالله را کنیه شیخ قرار داده‌اند و در بعضی جاها نام او مشرف بن مصلح نوشته شده و در این باب تشویش بسیار است.

در خصوص کشورهای که شیخ به آنجا مسافرت نموده علاوه بر عراق و شام و حجاز که ظاهراً مسلم است، هندوستان و غزنین و ترکستان و آذربایجان و آسیای صغیر و بیت المقدس و یمن و افریقای شمالی را مذکور داشته‌اند و اکثر این مطالب را از گفته‌های خود شیخ استنباط کرده‌اند و لیکن چنان که اشاره کردیم به هیچ وجه نمی‌توان به درستی آنها اطمینان نمود خاصه اینکه بعضی از آن گفته‌ها با شواهد تاریخی و دلایل عقلی سازگار نیست.

در باب ملاقات او با اشخاص و وقایع دیگر که از زندگانش نقل کرده‌اند همان شبهه‌ها می‌رود، آنچه می‌توان باور کرد استفاده از شیخ ابوالفرج بن جوزی (نواده جوزی معروف) و شیخ شهاب الدین سهروردی عارف است (که با حکیم معروف به شیخ اشراق نباید اشتباه کرد) و اینکه پدرش در خردسالی او وفات کرده و خود شیخ هم پسری داشته که در زندگی او جوانمرگ شده است و در خصوص این دو مصیبت در بوستان اشارات غم‌انگیز دارد و داستانی که در گلستان نقل کرده که در شام اسیر فرنگ شده (در جنگهای صلیبی) و یکی از آشنایانش او را خریده و دختر خود را به زنی به او داده مانعی ندارد که راست باشد، و نیز از اشعارش برمی‌آید که رشته دوستی او با دو برادر معروف به صاحب دیوان یعنی شمس الدین محمد و علاء الدین عظاملک جوینی وزرای دانشمند مغول چنانکه گفته‌اند محکم بوده است و از کلمات شیخ پیداست که به تصوف و عرفان اعتقاد داشته و شاید رسماً هم در سلسله متصوفه داخل بوده، و نیز گفته‌اند محلی که امروز مقبره او و زیارتگاه اهل دل است خانقاهش بوده است. مذهب رسمی و ظاهری او تسنن است و از بعضی سخنانش استنباط کرده‌اند که اشعری است و از آنچه نقل کرده و از کلیه کلماتش برمی‌آید که اهل منبر و وعظ و خطابه هم بوده است چنانکه کتاب بوستان و بسیاری از قصاید و غزلیات او بهترین مواعظ بشمار می‌رود.

اما در چگونگی بیان شیخ سعدی حق این است که در وصف او از خود شیخ بزرگوار

پیروی کنیم و بگوییم:

من در همه قول‌ها فصیحم در وصف شمایل تو اخرس

اگر سخنش را به شیرین یا نمکین بودن بستاییم، برای او مدحی مسکین است و اگر ادعا کنیم که فصیح‌ترین گویندگان و بلیغ‌ترین نویسندگان است قولی است که جملگی برآند؛ اگر بگوییم کلامش از روشنی و روانی، سهل و ممتنع است، از قدیم گفته‌اند و همه کس می‌داند، حُسن سخن شیخ خاصّه در شعر، نه تنها بیانش دشوار است، ادراکش هم آسان نیست، چون آب زلالی که در آبگینه شفاف هست اما از غایت پاکی وجودش را چشم ادراک نمی‌کند، ملایمتش با خاطر مانند ملایمت هوا با تنفس است که در حالت عادی هیچ کس متوجه روح‌افزا بودنش نیست. و اگر کسی بخواهد لطف آن را وصف کند جز اینکه بگوید جان‌بخش است عبارتی ندارد، از این رو هر چند اکثر مردم شعر سعدی را شنیده و بلکه از بر دارند و می‌خوانند، کمتر کسی است که برآستی خوبی آن را درک کرده باشد و غالباً ستایشی که از سعدی می‌کنند تقلیدی است و بنا بر اعجابی است که از دانشمندان باذوق نسبت به او دیده شده است. پی بردن به مقام شیخ با داشتن ذوق سلیم و تتبع در کلام فصحا، پس از مطالعه و تأمل فراوان میسر می‌شود، جوانان و عوام هم از شعر سعدی محظوظ می‌گردند اما آنچه پیر دانشمند به شرط دارا بودن صفات لازم از آن درمی‌یابد چیز دیگری است و گفتنی نیست، بنابراین از وصف سخن شیخ درمی‌گذریم و با اظهار عجز بگوشزد کردن بعضی از نکات اکتفا می‌کنیم.

سعدی سلطان مسلم ملک سخن و تسلطش در بیان از همه کس بیشتر است. کلام در دست او مانند موم است. هر معنایی را به عبارتی ادا می‌کند که از آن بهتر و زیباتر و موجزتر ممکن نیست. سخنش حشو و زواید ندارد و سرمشق سخنگویی است. ایرانیان چون ذوق شعرشان سرشار بوده شیوه سخن را در شعر بنهایت زیبایی رسانیده بودند. شیخ سعدی همان شیوه را نه تنها در نظم بلکه در نثر بکار برده است، چنانکه نثرش مرز شعر، و شعرش روانی نثر را دریافته است و چون پس از گلستان، نثر فارسی در قالب شایسته حقیقی ریخته شده بعدها هر شعری

هم که مانند شعر سعدی در نهایت سلامت و روانی باشد در ترکیب شبیه به نثر خواهد بود. یعنی از برکت وجود سعدی زبان شعر و زبان نثر فارسی از دوگانگی بیرون آمده و یک زبان شده است.

گاهی شنیده می‌شود که اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است ولی حق این است که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است بلکه ما پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوییم، یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دلنشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است، و ای کاش ایرانیان قدر این نعمت بدانند و در شیوه بیان دست از دامان شیخ برندارند که بفرموده خود او: «حد همین است سخن‌گویی و زیبایی را» و من نویسندگان بزرگ سراغ دارم (از جمله میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام) که اعتراف می‌کردند که در نویسندگی هر چه دارند، از شیخ سعدی دارند.

کتاب «گلستان» زیباترین کتاب نثر فارسی است و شاید بتوان گفت در سراسر ادبیات جهانی بی‌نظیر است و خصایصی دارد که در هیچ کتاب دیگر نیست، نثری است آمیخته به شعر یعنی برای هر شعر و جمله و مطلبی که به نثر ادا شده یک یا چند شعر فارسی و گاهی عربی شاهد آورده است که آن معنی را می‌پرورد و تأیید و توضیح و تکمیل می‌کند، و آن شعار چنانکه در آخر کتاب توجه داده است همه از گفته‌های خود اوست و از کسی عاریت نکرده است و آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث به درجه کمال است و در خوبی مزیدی بر آن متصور نیست. نثرش گذشته از فصاحت و بلاغت و سلامت و ایجاز و متانت و استحکام و لطافت، همه آرایشهای شعری را هم در بردارد، حتی سجع و قافیه، اما در این جمله به هیچ وجه تکلف و تصنع دیده نمی‌شود و کاملاً طبیعی است، نه هیچ جا معنی فدای لفظ شده و نه هیچگاه لفظی زاید بر معنی آورده است، هر چه از معانی بر خاطرش می‌گذرد بدون کم و زیاد به بهترین وجوه تمام و کمال به عبارت می‌آورد و مطلب را چنان ادا می‌کند که خاطر را کاملاً فناع می‌سازد و دعاویش تأثیر برهان دارد، در عین اینکه بهجت و مسرت نیز می‌دهد، کلامش

زینت فراوان دارد، از سجع و قافیه و تشبیه و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن، اما به هیچ وجه در این صنایع افراط و اسراف نکرده است؛ بخلاف بعضی از نویسندگان که بی جهت و بی تناسب عبارات خود را دائماً خواسته‌اند آرایش دهند و جز اینکه لفظ را افزوده و معنی را کاسته و سخن را گم‌مغز و رخو و ملالت‌انگیز یا مغلق و معقد ساخته‌اند نتیجه دیگر نگرفته‌اند، چنانکه نویسندگانی می‌شناسیم که ده سطر عبارتشان به اندازه یک سطر معنی ندارد ولی شیخ اجل لطایف سخن را چنان بکار برده که گویی آن معانی را جز این لفظی نیست، غالب عباراتش کلمات قصار و اشعارش مثل سایر است و این نیست مگر اینکه در کوچکترین و زیباترین عبارات بهترین و پرمغزترین معانی را پرورده است. ایجاز گاهی به درجه اعجاز می‌رسد و کوتاهی لفظ را چنان خوش داشته است که در بعضی از عباراتش چون دقت شود برحسب قواعد ناقص به نظر می‌آید، اما به اندازه‌ای محکم و دلپذیر گفته که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی‌شود.

باری ستایش سخن سعدی چنانکه شایسته است صورت‌پذیر نیست و برای درک زیبایی آن جز اینکه به ذوق احاله شود کاری نمی‌توان کرد، کلمات قصارش را همه کس در یاد دارد از آن گذشته در عبارات تأمل کنید و ببینید آیا در قوه بشر است که از این محکم‌تر و کم‌لفظ‌تر و پرمعنی‌تر و زیباتر سخن بگوید؟ می‌فرماید: «طایفه ذودان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب، و لشکر سلطان مغلوب، بحکم آنکه ملاذی منیع از قلّه کوهی بدست آورده بودند و ملجأ و مأوای خود کرده...» و می‌فرماید: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی، و لشکر بسختی داشتی، لاجرم دشمنی صعب روی نمود همه پشت بدادند...» یا می‌فرماید: «پادشاهی بدیده حقارت در طایفه درویشان. نظر کردی یکی از آن میان بفراست دریافت و گفت: «ای ملک، ما در این دنیا بجیش از تو کمترین و به عیش از تو خوشتر و به مرگ برابر و به قیامت بهتر» یا می‌فرماید: «ابلهی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر و قصبی مصری بر سر، کسی گفت سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلّم بر این حیوان لایعلم؟ گفتم خطی زشتست که به آب

زر نبشتست» یا می‌فرماید: «ای پدر، فواید سفر بسیار است، از نزهت خاطر و جر منافع و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و محاورت خلآن و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت یاران و تجربت روزگاران...»

با این همه اعجاب که در حسن عبارت سعدی می‌کنیم لطف معانیش اگر از آن بیش نباشد کم نیست و درباره‌ او از روی اطمینان می‌توان گفت: از معدودی از سخن‌سرایان است که به هیچ وجه لفاظی و فضل‌فروشی در نظر نگرفته و سخن نگفته است مگر برای اظهار افکار و معانی که در دل داشته است. گلستان و بوستان سعدی یک دوره کامل از حکمت عملی است. علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در این دو کتاب به دلکش‌ترین عبارات درآورده است. در عین اینکه در نهایت سنگینی و متانت است از مزاح و طبت هم خالی نیست و چنانکه خود می‌فرماید: «داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند» و انصاف این است که بوستان و گلستان را هر چه مکرر بخوانند اگر اندکی ذوق باشد ملالت دست نمی‌دهد. هیچ کس به اندازه سعدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را به حسن سیاست و دادگری و رعیت‌پروری دعوت نکرده و ضرورت این امر را مانند او روشن و مبرهن نساخته است. از سایر نکات کشورداری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از هر صنف و طبقه، از امیر و وزیر و لشکری و کشوری و زبردست و زیردست و توانا و ناتوان، درویش و توانگر و زاهد و دین‌پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند و مست و آخرت‌دوست و دنیاپرست، همه به وظایف خودشان آگاه نموده و هیچ دقیقه‌ای از مصالح و مفاسد را فرو نگذاشته است.

از خصایص شگفت‌انگیز سعدی دلیری و شهامتی است که در حقیقت‌گویی بکار برده است. در دوره ترک‌تازی مغول و جبّاران دست‌نشانده ایشان که از امارت و ریاست جز کام و هوس‌رانی تصویری نداشتند و هیچ چیز را مانع و رادع اجرای هوای نفس نمی‌انگاشتند با آن خشم‌آوران آتش سجاف که با ایشان به قول مولانا جلال‌الدین: «حق نشاید گفت جز زیر لحاف» شیخ سعدی، فقیر گوشه‌نشین، حقایق را به نظم و نثر بی‌پرده و آشکار چنان فریاد کرده

که در هیچ عصر و زمان کسی به این صراحت سخن نگفته است و عجب تر اینکه در همان هنگام تنها به صاحبان اقتدار دنیا نپرداخته بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ریایی و قاضی فاسد و صوفی دنیادار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشند، خودداری نکرده است و عجب بصیرتی به احوال مردم و طبایع و افکار ایشان و اوضاع جهان و جریان کار روزگار دارد و با چه زبردستی در این امور نکته سنجی و دقیقه یابی می کند و چگونه در هر باب رأی صواب را می یابد، گویی شخص او مصداق همان هنرمند خردپیشه است که به قول خود او در این روزگار دوبار عمر کرده و تجربه آموخته و اینک تجربه را بکار می برد.

شیخ سعدی از بزرگان عصر خود مداحی کرده است اما مدایح او هیچ شباهت به ستایشهای گویندگان دیگر ندارد، نه تملق می گوید، نه مبالغه می کند، بلکه سراسر گفتارش موعظه و اندرز است و متملقان و گزافه گویان را سرزنش می کند. ممدوحان خود را به داد و دهش و مهربانی و دلجویی از فقرا و ضعفا و ترس از خدا و تهیۀ توشۀ آخرت و تحصیل نام نیک و ترغیب و تحریم می نماید.

سعدی متدین و مذهبی بلکه متعصب است. اما تعصب و تدین را هیچگاه دست آویز آزار مخالفان دین و مذهب خود نمی سازد و جفاکاری با ایشان را روا نمی داند. سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رأفت و انصاف و مروت می دارد. به راستی انسان دوست و انسانیت پرست است. حس همدردی او با ابناء نوع بی نهایت است جز به مردم آزار و ظالم، با همه کس مهربان است، تا آنجا که سزای بدی را هم نیکی می خواهد. رقت قلب و دلسوزی او جانوران را نیز شامل است. با کمال تقیدی که به حفظ اصول و فروع دین و مذهب دارد به زهد خشک و آراستگی صورت ظاهر، اهمیت نمی دهد، معنی حقیقت را می خواهد، صورت هر چه باشد.

همۀ این مزایا که برای سعدی برشمردیم اگر در یک کفۀ ترازو بگذارند کفۀ دیگر که با او برابری می کند جنبۀ عاشقی اوست. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته اند. همه مطالب

را به بهترین وجه ادا می‌کند اما چون به عشق می‌رسد شور دیگر درمی‌یابد. هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است. عشق سعدی بازیچه و هوی و هوس نیست. امری بسیار جدی است، عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد، نه او را برای خود. عشق او از مخلوق آغاز می‌کند اما سرانجام به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید: «عشق را آغاز هست، انجام نیست». در گلستان و بوستان از عشق بیانی کرده است اما آنجا که داد سخن را داده در غزلیات است و آن از موضوع کلام ما بیرون است.

از آنجا که وجود سعدی به عشق سرشته شده احساساتش در نهایت لطافت است. هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی به شدت حس می‌کند و دوست دارد. سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از این است که هر کس با سعدی مأنوس می‌شود ناچار به محبت او می‌گراید.

برای اینکه سخن را بیش از این دراز نکنیم، گوئیم: سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ نمونه کامل انسان متمدن حقیقی است که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد. اگر نوع بشر روح خود را به تربیت از رادمردان پرورش می‌داد، دنیا که امروز جهنم است بهشت می‌شد. آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چند هزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گرانبها را که از نیاکان به ایشان رسیده است، قدر بدانند و چه خوب است که ایرانی آنها را در عمر خود چندین بار بخواند و هر چه بیشتر بتواند از آن گوهرهای شاهوار از بر کند و زیب خاطر نماید. معلوماتی را که از آنها به دست می‌آید همواره بیاد داشته باشد و به دستورهای که داده‌اند رفتار کند که اگر چنین شود ملت ایران آن متمدن حقیقی خواهد بود که در عالم انسانیت به پیش قدمی شناخته خواهد شد.

باز برگردیم به کتاب «گلستان» و یکی دو نکته از گفتنی‌ها را که باقی داریم بگوئیم و لب فرو بندیم: از چیزهای توجه کردنی این است که شیخ سعدی در گلستان نه تنها از کسی شعر بعاریت نگرفته است بلکه حکایاتی هم که نقل کرده گویا همه ابتکار خود اوست و جای دیگر

اثری از آنها یافت نمی‌شود. و دربارهٔ حکایات بوستان نیز همین سخن را می‌توان گفت:

نکتهٔ دیگر، این است که پیشینیان ما «گلستان» را از بس دلکش یافتند به دست فرزندان خویش دادند و کم‌کم چنان شد که نخستین کتاب فارسی که هر کودک ایرانی به خواندنش می‌پرداخت «گلستان» بود. این عادت هر چند برای مانوس ساختن اذهان به الفاظ و معانی پسندیده سودمند می‌شد، و لیکن زیانی بزرگ داشت و آن اینکه گلستان کتاب کودکان شده بود و چون هر کس در آغاز عمر آن را می‌خواند بعدها خود را از خواندنش بی‌نیاز می‌پنداشت و حال آنکه از روی انصاف گلستان کتاب خردسالان نیست و شیخ اجل نیز برای آنان ننگاشته است و آن بهره که از این کتاب باید برده شود برای کودکان میسر نیست. پس ما توصیه می‌کنیم که «گلستان» را، بجز بعضی از قطعات که شاید بتوان مانند قطعات دیگر از کلمات فصحا از مواد قرائت شاگردان دبستان قرار داد، به دست کودکان ندهند و درس و بحث و مطالعه و از بر کردن آن را برای دورهٔ تحصیلی دبیرستانی بگذارند هنگامی که جوانان هم به محسنات لفظی آن بتوانند پی ببرند و هم از معانیش استفاده کنند و عبرت حاصل نمایند.

آخرین اندرزی که دربارهٔ سخنان شیخ شیراز به برادران خود می‌دهیم این است که سعدی را سبزمشق سخنگویی باید دانست اما تقلید کردن نیست. هر کس هم خواسته است به میدان تقلید سعدی برود، شکست خورده است. سخن را البته باید از سعدی آموخت، اما هر نویسنده باید به روش خود برود و داستان زاغ و کبک را تجدید نکند.

در اثبات دعاوی که کردیم حق این بود که از سخن شیخ بزرگوار شاهد و مثال بسیار یاد کنیم، اما چون این مقاله را مقدمه گلستان و بوستان قرار می‌دهیم سراسر این دو کتاب را شاهد مدعای خود می‌آوریم و خوانندگان را دعوت می‌کنیم به اینکه با توجه به نکاتی که یاد کرده شد آثار شیخ را مکرر بخوانند و بخاطر بسپارند که از عمر برخوردار می‌تمام خواهند یافت.